



(۲)

جایگاه حکومت در اندیشه امام خمینی (س)

گفتگو با آیت الله سید حسین موسوی تبریزی*

هتین: نخست به خاطر شرکت در این گفتگو از شما تشکر می‌کنیم. سؤالاتی که در این نشست خدمت شما مطرح خواهیم کرد، عمدتاً درباره مبانی «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه»، نزد حضرت امام خمینی (س) است. شاید اگر سخن را از جایگاه سیاست و حکومت در اسلام آغاز کنیم، مناسب‌تر باشد.

موسوی تبریزی: من هم از شما تشکر می‌کنم که تشریف آورده‌اید و موضوعی به این اهمیت را وجهه همت خود قرار داده‌اید. مبانی حضرت امام (س) درباره حکومت دینی،

آن طوری که از نوشته‌ها و درسهای آن بزرگوار بر می‌آید، بسیار روشن و گویا است. می‌دانیم که بعضیها، اسلام را در اخلاق و احکام فرعی و پاره‌ای اعتقادات، خلاصه می‌کنند. بعضی حتی از این هم محدودتر می‌بینند، به عقیده این گروه، اسلام کاری به سیاست و حکومت ندارد. اینها اساساً منکر وجود نظام سیاسی و حکومتی، در مجموعه معارف دینی هستند. در این نوع تفکر، سیاست و حکومت از امور بشری است و انسانها خود باید بدان پردازند.

من فکر می‌کنم اگر کسی منصف باشد، و تا حدودی هم با تاریخ و منابع نخستین اسلام آشنا باشد، در خواهد یافت که اسلام اساساً یک دین سیاسی است. کافی است که شما به نحوه گسترش اسلام در سالهای نخستین توجه کنید. پیامبر اسلام (ص) همین که به مدینه تشریف آوردند و تشکیل حکومت اسلامی را در همان منطقه کوچک، ممکن دیدند، پرچم حکومت اسلامی را برافراشتند. توجه اسلام به مسائل حکومتی و توابع آن - مثل اقتصاد، نظام سیاسی و روابط بین‌الملل - کمتر از اهتمام آن به عبادات و احکام فرعی نیست؛ بلکه بیشتر است. از دید اسلام نه روابط خانوادگی پوشیده مانده است، و نه روابط بین‌الملل و گرنه ما نمی‌توانستیم سخن از کمال و کفایت اسلام بگوییم، و اسلام هم نمی‌توانست برای همیشه، دین انسانها باشد. جامعیت یک دین است که آن را برای همیشه زنده و مفید نگه می‌دارد.

قرآن کریم به عنوان اصیلترین منبع دینی و نخستین قانون اساسی اسلام، به موضوعاتی توجه کرده است که نیاز یک حکومت فراگیر را هم برآورده می‌کند. فقرزدایی، ظلم‌ستیزی، صلح بین‌الملل، مالیاتهای معقول و غیر معمول و ... برخی از موضوعاتی است که در قرآن به آنها توجه شده است. حتی وقتی داستان اقوام پیشین را بازگو می‌کند، حلال انحطاط و یا عوامل پیشرفت آنان را هم یادآور می‌شود؛ یعنی به مسلمانان می‌آموزد که اگر می‌خواهید، عزیز و توانمند باشید، باید چنین و چنان باشید؛ مثلاً به اجرای سیاستهای صحیح روی آورید و از نحوه حکومت حاکمان ظالم قبلی

عبرت بگیرید و مانند آنان حکم نرانید. اگر قرآن از این دیدگاه بررسی شود، هر مسلمانی درخواهد یافت که کمک به تشکیل حکومت دینی از وظایف شرعی اوست و اصلاً معنای مسلمان بودن، همین است.

در این باره، عقل هم ساکت نیست. به حکم عقل و خرد، مردمی که سعادت خود را می‌جویند، گزیری از تشکیل یک حکومت سالم و الهی ندارند. در سایه چنین حکومتی است که می‌توان جامعه را تصفیه کرد و آحاد آن را به کمال و سعادت رساند.

متین: به نظر شما، حضرت امام (س) غیر از فقه، از حوزه‌های معرفتی دیگر - مانند کلام و فلسفه - متأثر بودند؛ یعنی ایشان، ریشه‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه را فقط در فقه می‌جستند؟ یا از دیگر علوم دینی نیز، چنین نظریه‌ای را استفاده می‌کردند؟

موسوی تبریزی: برای ما که نضج علوم رایج را در پرتو قرآن می‌دانیم، پاسخ این سؤال روشن است. فلسفه و کلام شیعه، برگرفته یا برخاسته از مفاهیم قرآنی است، و اگر ریشه حکومت دینی در قرآن است، علوم دیگر هم قهراً بر آن صحنه می‌گذارند. در فرهنگ قرآنی، خداوند بیرون آورنده مؤمنان از تاریکی به سوی روشنایی است: (یخرجهم من الظلمات إلى النور).

همه هدف انبیا و فلسفه بعثت همین است. و این بدون حکومت سالم و دینی ممکن نیست. بنابراین، همه علوم که از قرآن سرازیر شده‌اند، همین سمت و سو را خواهند داشت. امام - رحمة الله علیه - به این سمت حرکت می‌کردند که احکام و گرایشهای دینی را تبیین عقلایی کنند. این یک تلاش کلامی - فلسفی است. هدف دیگری که امام وجهه همت خود قرار داده بودند، بیان و اثبات جامعیت اسلام و ضرورت چنین اعتقادی بود. در این مرحله، بی‌شک امام یک متکلم هستند. این غیر از جنبه فقهاتی حضرت امام (س) است.

مئین: حضرت امام (س) وقتی نظریه ولایت فقیه را مطرح کردند که اکثر طرحهای ارائه شده برای حکومت، فربیی ولایتیک بود؛ چون بسیاری این طور فکر می‌کردند که برای بازگرداندن ممالک اسلامی به تمدن و شکوه از دست رفته، باید به شکلهای سیاسی و نحوه حکومتها در جهان صنعتی نگاه کرد. قطعاً حضرت امام (س) از این نظریه‌ها آگاه بودند. ایشان در زمانی طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه را عنوان فرمودند که نویسندگان زیادی، همه عقب‌ماندگی مسلمانان را در کارنامه اسلام می‌نوشتند. با توجه به زمان طرح این ایده - یعنی ایده ولایت فقیه - شاید بتوان این طور نتیجه گرفت که حضرت امام (س) خواسته‌اند، ولایت فقیه را به عنوان عاملی مؤثر و توانمند برای بازگرداندن ممالک اسلامی به تمدن اسلامی مطرح کنند. عقیده شما در این باره چیست؟

موسوی تبریزی: قطعاً همین طور بوده است. این را از سخنرانیهای امام هم می‌توان فهمید. نسبت به گذشته ایران، مسلم است که مردم ایران، مردمی ترقی‌خواه و انقلابی بودند؛ یعنی می‌خواستند که پیشرفت کنند و به ضرورت ترقی و تجدد پی برده بودند. روشن بینی و پیشرفت خواهی در تاریخ ما یک واقعیت انکارناپذیر است. این سیر طبیعی و هماهنگ با روحیه مردم ما بود. اما یک دستهایی بود که نمی‌گذاشتند این منویات تحقق پیدا کنند. همیشه عوامل بازدارنده بیش از عوامل پیش برنده بود.

شما ببینید در مشروطه چه اتفاقی افتاد. در این نهضت فراگیر، خیلی‌ها شرکت کردند. از روشنفکران و ملی‌گراها گرفته تا مردم عامی؛ ولی همه این حرکت در پناه علما و مراجع بود. یعنی حتی وطن پرستان غیر مذهبی نیز در لوای اسلام فعالیت می‌کردند. به‌رحال مشروطه، استبداد محض را به حکومتی تبدیل کرد که در آن صحبت از قانون و انتخابات و عدلیه و مجلس و توجه به مردم بود. نمی‌گویم به نتیجه خوبی رسید و اوضاع خیلی خوب شد؛ من چنین اعتقادی ندارم؛ ولی به هر حال ایران یک گام به پیش

برداشت. همان وقتها، بسیاری از کشورهای پیشرفته امروزی، در انحطاط بودند. در ایران، ما خیلی زودتر از بعضی کشورها، شاهد انقلاب و خیزشهای مردمی هستیم. چه شد که آنها به پیشرفت خود ادامه دادند، ولی ایران نتوانست گامهای بعدی را بردارد؟ امام خیلی به این مسائل فکر می‌کردند. خودشان هم بعضی از این مراحل تاریخی را از نزدیک دیده بودند و شاید حضور هم داشته‌اند. ایشان در افکار خودشان به این نتیجه رسیده بودند که اسلام نباید در حاشیه حوادث قرار بگیرد؛ یعنی این طور نباشد که تا یک جایی دخالت کند و بعد که نهضت به مرحله پیروزی رسید، خودش را کنار بکشد. برای همین امام - رضوان الله تعالی علیه - اندیشه حکومت اسلامی را در سر پروراندند. ایشان، خیلی به کارهای مقطعی اهمیت نمی‌دادند؛ مثلاً هم و غم آن بزرگوار این نبود که مدرسه‌ای، یا بیمارستانی و یا کتابخانه‌ای را تأسیس کنند. اینها همه خوب است؛ اما نیاز مسلمانها و اسلام بیش از آن بود.

مخالفت ایشان با حرکتهایی مانند انجمن حجّتیّه هم با این نگرش، توجیه می‌شود. چون امام خوب دریافته بودند که جوانان پرشور و خوش فکر مسلمان باید به مبارزه فکر کنند؛ مبارزه با دشمنان اصلی امام عصر (عج)، یعنی همه باید بسیج می‌شدند که امکانات را از دست شاه در می‌آوردند، و این ممکن نبود، مگر با تشکیل حکومت. در نظر ایشان، هیچ چیز به اندازه تغییر ساختار سیاسی - حکومتی - کشور مهم نبود. بنابراین، باید جوانها هم به همین سمت حرکت می‌کردند. مع‌الاسف، بعضی فعالیت‌های متدینین به تشتت و چند سویی در جبهه مسلمانان می‌انجامید، و امام از این قضیه بسیار ناراحت بودند.

نقص عمده و اساسی نهضت‌های مشروطه و ملی شدن نفت، همین بود که به تشکیل حکومت دینی نینجامید. و الا مشروطیت و ملی شدن نفت، حرکت‌های خوب و مردمی بودند. نتیجه مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت، تغییرات ساختاری و گاه اقتصادی در نظام حکومتی بود. ولی امام می‌خواست ریشه‌ها را بسوزاند و حکومتی را جایگزین

حکومتی دیگر بکنند. چون می‌دیدند که تا حکومت و نظام سیاسی مملکت به نفع اسلام تغییر نکند و زمام کشور به دست فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، هیچ تغییر و تحولی، در نهایت سودمند نخواهد بود. شاید آن روزی که امام به حکومت اسلامی و تغییر و شکست رژیم مقتدر پهلوی فکر می‌کردند، کسی جرأت اندیشیدن در این باره را به خود نمی‌داد.

امام به یک نکته مهم دیگر هم توجه داشتند، اینکه این تغییر اساسی و تحول بنیادی باید به دست مردم صورت گیرد؛ یعنی با کودتا و یا شگردهایی شبیه به کودتا، حکومت قوام نمی‌گیرد و در واقع اتفاق مهمی، صورت نگرفته است. مردم باید خودشان به این اندیشه می‌رسیدند و از جان و دل برای تشکیل حکومت دینی، فداکاری می‌کردند. سیاست کلی امام این نبود که حکومت، منهای مردم و در واقع ایشان، حکومت را برای اصلاح و سعادت مردم می‌خواست، نه مردم را برای ایجاد حکومت. در چنین سیاستی جایی برای کودتا و یا جابجایی حکومت بدون خواست مردم، نیست.

هفتم: اشاره فرمودید که امام در موضوع حکومت و در بحث ولایت فقیه، جامع‌نگر بودند؛ یعنی اسلام را در همه ابعاد و جوانب آن می‌نگریستند. اگر ممکن است بفرمایید که آیا چنین نگرشی در فقهای پیش از ایشان هم بوده است؟ در ضمن امام چگونه به این نتیجه رسیدند که جامعیت اسلام، حکومت را هم پوشش می‌دهد؟

موسوی قزوینی: جامعیت اسلام، نکته‌ای نبود که فقهای بزرگوار پیش از ایشان و یا همزمان با ایشان از آن غافل باشند. تفاوت عمده امام با دیگران، بینش سیاسی آن بزرگمرد بود. حضرت امام (س) تشکیل و اداره حکومت را از وظایف مهم و اصلی علمای اسلام می‌دانستند. بعضی ممکن است، کمک به حکومت دینی را وظیفه بدانند؛ اما اصل تأسیس حکومت را در شرح وظایف فقیه نیاورند. امام این‌طور فکر نمی‌کردند، بلکه فقیه

را موظف به بنیانگذاری حکومت و نظام می‌دانستند. در این تفکر، مبارزه با ظلم نه برای تعدیل حاکمان است، بلکه برای براندازی ظلم است. امام مبارزه با شرک و کفر و ظلم را از رهگذر حکومت می‌جستند و موفق می‌دانستند. ایشان دو وظیفه برای خود و هر فقیه دیگری در نظر داشتند: اداره صحیح امور مردم، و محو ظلم. همین طور که هر کس می‌فهمد، این دو برنامه، تنها در سایه حکومت جامعه عمل می‌پوشد.

بنده قبل از انقلاب در صحبت با بعضی از مراجع معاصر، فهمیدم که این بزرگواران تشکیل حکومت دینی را از وظایف مردم می‌دانند؛ یعنی فقیه، تنها باید مردم را ارشاد کند و به آنها بگوید که بعد از تشکیل حکومت، رفتار اسلامی چیست، و یا چه باید کرد؟ خصوصاً اگر براندازی حکومت‌های موجود، با ضرر و خطر همراه باشد، لزومی نمی‌دیدند که اقدام کنند؛ یعنی برخورد واجب شرعی و لازم عقلی نمی‌دانستند. در این بینش، مردم باید حکومت دینی را برپا کنند، و برای اجرای حدود به علما مراجعه کنند. حتی گاهی برای این طرز تفکر، به آیات و روایات هم، استناد می‌کردند. خدمت یکی از همین بزرگواران عرض کردم که حضرت امیر(ع) فرموده‌اند: «قیام من برای آن بود که حدود الهی را اجرا کنم». ایشان فرمودند: چون مردم، گرد حضرت جمع شدند و حکومت را به آن گرامی سپردند، امام خود را موظف دید که اجرای حد کند. پس تفاوت امام با بسیاری از فقها در اعتقاد به جامعیت اسلام نبود. جامعیت را همه می‌پذیرفتند. امتیاز امام این بود که جامعیت اسلام را در تشکیل حکومت می‌جست و آن را از وظایف هر مسلمانی، بویژه دانشمندان اسلامی قلمداد می‌کردند. امام مسأله حکومت اسلامی را از دهه چهل به بعد مطرح کردند و خیلی هم بر آن پای فشردند. تا آنجا که بهلوی، تنها رقیب جدی و سرسخت خود را امام می‌دانست.

اینکه عرض می‌کنم تفاوت امام خمینی (س) با فقهای دیگر، در بینش سیاسی بود، از اینجا روشن‌تر می‌شود که امام مبارزه با ظلم را به هر قیمتی واجب می‌دانستند؛ ولی اکثر فقها می‌گفتند: مبارزه با ستم، نوعی نهی از منکر است، و نهی از منکر شرایطی دارد که

اگر آن شرایط فراهم نبود، لازم نیست. یکی از آن شرایط هم این است که خطر جانی در پی نداشته باشد. سخن امام این بود که منکر اگر ظلم کلی و فراگیر باشد، نهی و مبارزه با آن واجب است؛ اگر چه به کشتار و شهادت بینجامد.

مسئله حکومت را دقیقاً امام از سال چهل و هفت یا هشت، مطرح کردند؛ ولی اصل مبارزه با ظلم، مخالفت با اسرائیل، استقلال از امریکا، مبارزه با فحشا و... از سال چهل و دو شروع شد. این نشان می‌دهد که مسئله حکومت و نظام سیاسی، صورت کامل و هماهنگ مبارزات اسلامی است.

هفتین: به نظر می‌آید، امام - رضوان الله تعالی علیه - در اصل ولایت فقیه به یک توسعه مفهومی اعتقاد داشتند؛ یعنی معنا و مفهوم ولایت فقیه را پیش از آنچه نزد پیشینیان بود، توسعه دادند. این گسترش مفهومی را امام به سایر عناصر مطرح در حوزه نیز سرایت دادند؛ مثلاً همین مسئله تبلیغ را اگر در نظر بگیریم، اگر حوزه بر اساس اندیشه‌های امام هدایت و برنامه‌ریزی شود، بسیار گسترده‌تر، ژرف‌تر و متنوع‌تر از وضعیت سنتی خود را خواهد داشت. حتی اگر مبانی فکری فقهای دیگر را اساس قرار بدهیم و بگوییم تشکیل حکومت از وظایف مردم است، این وظیفه را می‌توان از طریق تبلیغ به آنان گوشزد کرد. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

موسوی تبریزی: همین طور است که می‌فرمایید. اضافه می‌کنم که امام برای رسیدن به اهداف بلندی که داشت، مقدمات آنها را هم فراهم کرد. رویه امام این نبود که مثلاً یک مسیحی را به اسلام تشرف بدهد، و یا آنقدر در گوش شراب‌خوار و زناکار بخواند که توبه کنند. اینها بُرد کمی دارند. خیلی از فعالتهای پر سر و صدای بعضی از دلسوزان اسلام، با همه قداست و معنوتی که داشتند، محدوده اندکی را پوشش می‌داد. مبارزه با فقر، ستم، تبعیض، فحشا و بی‌اعتقادی در برنامه همه بود؛ اما توسعه مفهومی در عناصر

حوزری - که شما گفتید - فقط در کار امام و پیروان ایشان مشاهده می‌شد. امام دنبال این نبودند که چند گرسنه را سیر کنند؛ چند تا جوان را به راه بیاورند؛ بیمارستانی بسازند و گناهکارها را توبه بدهد. امام به ریشه‌ها می‌اندیشید و از همه استعداد های حوزه، از جمله تبلیغ، برای ریشه‌کن کردن آنها سود می‌جست. در دستگاه فکری امام همه نیروهای فکری، انسانی، مالی و اعتباری بسیج شده بودند که ریشه‌ها را بسوزانند. اگر ریشه قطع می‌شد، آن وقت: (یدخلون فی دین الله افواجا). انگشت اعتراض امام به سمت کانونهای فرهنگ‌ساز، مثل رادیو و تلویزیون، دانشگاه، مدارس، ادارات و در رأس همه حکومت بود.

امام مثل هر آدم تیزبین و مآل‌اندیشی می‌دانست که افراد جامعه از هم تأثیر می‌پذیرند. با اصلاح یکی دو نفر، مداوا کردن مردم یک محله و با توبه دادن چند جوان، کار درست نمی‌شود؛ چون شما دو سال زحمت می‌کشید، چند نفر را به راه می‌آورید؛ ولی همینها در عرض چند ساعت، دوباره به فساد کشیده می‌شوند. چون، کشور از مراکز فساد پر بود. رادیو، فاسد بود، تلویزیون مفسده‌انگیز بود؛ دانشگاهها، جوانها را منحرف می‌کردند؛ و خلاصه همه جا لانه فساد شده بود. امام شاخ و برگ نمی‌زد. حتی شاه را هم شاخ و برگ می‌دانست. حمله امام به ریشه‌ها بود؛ ولو اینکه ریشه‌ها در خارج از مرزهای کشور باشند. این بود که امام همیشه، امریکا و انگلستان و استکبار جهانی را هدف قرار می‌داد. ایشان شاه را هم عمده و وسیله آنها می‌دانستند. از اوجی به مسائل نگاه می‌کردند، که مشکلات جزئی را برای خود حل کرده بودند.

هدف امام - رضوان الله تعالی علیه - الهی کردن فرهنگ جامعه بود. با جو عمومی اجتماع، رعایت حقوق الهی و مردم می‌شد. انفاق، عدالت، از خود گذشتگی، حق‌مداری، خیلی خوب است؛ اما اگر فضای کلی جامعه اینگونه نباشد، کسی نمی‌تواند این ارزشها را پایدار و فراگیر نگه دارد. انقلاب اسلامی به رهبری امام این خاصیت را داشت؛ یعنی جو و فضای جامعه، الهی شده بود. مردم در دوران انقلاب، همه فداکاری

می کردند. اگر کوچکترین مشکلی برای کسی پیش می آمد، مشکل همه بود. مستمندان، تحقیر نمی شدند، سرمایه داران به سرمایه های خود نمی بالیدند. سادگی یک ارزش شده بود. مردم به حقوق شرعی و عرفی خود قانع بودند. این همان چیزی بود که امام می خواست؛ یعنی یک جامعه سرپا دینی و الهی. یادم هست در مدرسه علوی، کیسه های بول، یکی پس از دیگری می آمد. این پولها را کسانی به انقلاب هدیه می کردند، که ممکن بود تا چند ماه پیش، از یک ریالش نمی گذشتند. به تعبیر خود امام مردم، الهی شده بودند.

همان وقتها، بعضی از فضلاء حوزه حتی روشنفکران حوزه، حرفهایی می زدند، مقالاتی می نوشتند و عقیده هایی را رواج می دادند، که در نهایت اگر خیلی موفق می شدند، شاخه ای از فساد را قطع می کرد. مجله مکتب اسلام، با چه طول و تفصیلی، راجع به زیانهای مشروبات الکلی، مقاله چاپ می کرد، و یا اینکه نگاه کردن به تلویزیون برای چشم ضرر دارد. همان موقع ایران پر شده بود از میکده ها و مراکز فساد. تلویزیون با برنامه های مفسده انگیزش بیشترین وقت مردم را گرفته بود. اگر کسی این مقالات را می خواند، فکر می کرد که تلویزیون برای این حرام است که به چشم انسان صدمه می زند! امام زمامداران را هدف گرفت. چون می دانستند که همه این مفاسد یک سرچشمه دارد، و آن حکومت فاسد پهلوی است، و آن هم خودش از یک چشمه دیگری که بیرون از مرزهای کشور است آب می خورد. حالا شما ببینید چقدر بین این دو رویه اختلاف بود.

هقین: نظریه ولایت فقیه که از سوی امام ساماندهی و عینیت یافت، گرچه برخاسته از فقه مترقی شیعه بود، توانست بر روند کلی فقاقت مصطلح نیز تأثیر بگذارد. به عبارت دیگر، ولایت فقیه به عنوان یک اصل اساسی در فقه، موجب فعالتر شدن فقاقت و دستگاه اجتهاد شد. آیا شما با این تحلیل موافقت، و آیا می پذیرید که ولایت فقیه، ابعاد گسترده تری را

پیش روی فقیهان و جامعه فقهی ما نهاد؟

موسوی تبریزی: خیلی بیشتر از این انتظار می‌رفت؛ ولی باید پذیرفت که بی‌تأثیر نبود؛ خصوصاً حوزه قم و نجف وضعیت ویژه‌ای دارد. آنجا بسیاری از این دست مسائل را بر نمی‌تافت. فشاری که بر حوزه نجف هست، بر حوزه قم نیست. بعد از انقلاب اساتید میرزی به تدریس درس خارج قضا و شهادت و حدود روی آوردند. از آیت‌الله العظمی گلپایگانی بگیرد تا بسیاری دیگر از درس خارج‌گوها. بسیاری از ابواب فقه که جنبه حکومتی دارد، الآن بیشتر مطمح نظر است. کتابهای خمس و زکات و حقوق مالی که می‌توانند اساس فقهی حکومت را مستحکمتر کنند، الآن بیشتر موضوع درسهای خارج است. و این پدیده مبارکی است. علاوه بر تغییر محسوسی که در موضوع درسهای خارج گفتم، در حال حاضر کتابهای محققانه‌ای هم درباره آن دسته از موضوعات فقهی که مربوط به حکومتند، نگاشته می‌شود. بحثهایی مانند مضاربه و مساقات و غیره که می‌توانند اساس سیستم بانکی کشور و صنعت بیمه را اسلامی کنند، الآن بیش از پیش مورد توجه و اهتمام آقایان است. پیش از این، هر بابی از فقه که یک سر آن به حکومت می‌رسید، خیلی محل توجه نبود؛ ولی در حال حاضر، هر چه مباحث سیاسی‌تر و کاربردی‌تر باشد، بیشتر استقبال می‌شوند. از کتابهای مهمی که در این فضا نوشته شد، کتاب ولایت فقیه آیت‌الله منتظری است. یک جلد این مجموعه به اثبات ولایت فقیه اختصاص دارد، سه جلد دیگر آن به مسائل حکومتی می‌پردازد؛ مسائلی از قبیل بیت‌المال، زندانها، قضاوت، امر به معروف و نهی از منکر، و هر چیزی که برای حکومت لازم و ضروری است. اصل طرح این مباحث، مبارک و مفید است؛ خواه بنده و شما با آن موافق باشیم یا نباشیم، آن بحث دیگری است. این فضا را در حوزه، انقلاب اسلامی به وجود آورد، و انصافاً فضای مبارکی است.

یکی از ابواب فقه که خیلی در حوزه‌ها مظلوم بود، مسأله امر به معروف و نهی از

منکر بود. برای بعضیها تدریس این باب، سنگین بود؛ یعنی احساس می‌کردند اگر وارد این مقوله بشوند، در حد یک سخنران مذهبی، خودشان را تنزل داده‌اند؛ ولی به هر حال امر به معروف و نهی از منکر از ابواب فقه ماست و باید حداقل به اندازه بابهای دیگر تدریس و تحصیل شود. من یادم هست، یکی دو سال به پیروزی انقلاب مانده بود، به حضرت آیت‌الله نوری همدانی، پیشنهاد کردم که شما یک بار این موضوع مظلوم فقهی را تدریس کنید. ایشان اول خیلی استقبال نکردند؛ ولی بعد که به تدریس آن همت گماردند، خیلی موفقیت‌آمیز بود. همان وقت قرار شد که این بحث در یک مجموعه چاپ بشود. به خاطر مسائلی که در آن روز بود، امکان چاپ آن در ایران فراهم نشد. پیش از انقلاب در پاکستان چاپ شد و بعد هم در ایران تجدید چاپ کردند. در کتابهای مهم فقهی ما، مثل شرایع به اختصار از امر به معروف و نهی از منکر بحث شده است؛ اما امام به دلیل همان بینش بلند و حکومتی که داشت، در تحریرالوسیله به تفصیل وارد بحث شده‌اند. اگر قرار است فقه پاسخگویی معضلات اجتماعی و سیاسی باشد، باید به اینگونه بابها در فقه، اهمیت بیشتری داده شود.

غیر از اهمیت دادن به ابواب مهجور، ولی مهم فقه، انقلاب اسلامی در کیفیت مباحث و نوع بررسی مسائل و بینش فقها هم تأثیر داشته است؛ یعنی به همان کتابهای رایج و موضوعات معمول حوزه، مثل ابواب صلوة، خمس، زکات و ... بعد از طرح نظریه ولایت فقیه، طور دیگری توجه شد. حالا دیگر کمتر فقهی هست که هنگام طرح مباحث فقهی، نیم‌نگاهی به شرایط روز و عنصر زمان و مکان نداشته باشد.

مع الاسف، آن مقداری که توقع می‌رفت، تحقق نیافت. فقه باید جوابگوی مسائل ریز و درشت اجتماع باشد. بسیاری از معضلات کنونی دولت از اینجا ناشی می‌شود که فقه ما درباره آنها ساکت است. اگر فقها همت کنند و توجه نشان دهند، می‌توانند برای همه مسائل کوچک و بزرگ حکومتی راهی در فقه بگشایند. این کمبود، علل زیادی دارد؛ چون به هر حال همه فقهای حوزه، توجه به این مسائل را در اولویت قرار نداده‌اند.

عده‌ای هم که با امام همسو بودند، امام و انقلاب را قبول داشتند؛ اما فکر حکومتی نداشتند. برای امام اینقدر فرصت نبود که به همه این مسائل بپردازند. باید فقهای بزرگ و مبرز حوزه این راه را ادامه می‌دادند و توانایی فقه شیعه را در حل مسائل روز فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به ظهور می‌رساندند. هنوز حوزه در زمینه فقه و اصول نتوانسته است از نظریات شیخ انصاری و امثال او فراتر رود. البته کسانی شروع کردند؛ ولی کافی نبود. آقای منتظری هم از کسانی بودند که این درس را در حوزه شروع کردند.

البته این غلط است که بخواهیم همه پاسخها را از فقه استخراج کنیم. چون به هر حال، اسلام غیر از فقه است، کلام و اعتقادات و تفسیر هم دارد. بعضی موضوعات را باید در حوزه‌های معرفتی دیگر، جستجو کرد. شبهات، همه فقهی نیستند که برای پاسخ آنها سراغ فقه برویم. بعضی شبهات، کلامی اند، بعضی از مقوله فرهنگ و هنرند. اسلام، می‌تواند در مقابل همه این جبهه، ایستادگی کند، اگر به همه ابعاد آن توجه شایسته بشود. اگر کسی در مبنای علمی حکومت اسلامی، شبهه داشت، با او نمی‌توان به زبان فتوا سخن گفت. چنین شبهه‌ای را باید به حوزه اعتقادات کشید؛ جواب آنجاست. به هر حال حوزه‌های علمیه راه درازی در پیش دارند. استعداد و آمادگی حل و فصل مسائل روز در حوزه هست؛ حوزویان باید یک قدری، بینش خود را به نگرش امام نزدیکتر کنند. و الا همه این شبهه‌ها بی‌پاسخ می‌مانند.

هتین: شما این احتمال را می‌دهید که امام تشکیل حکومت اسلامی را کاملاً مساوی با اسلامی شدن جامعه نمی‌دانستند؟ چون ممکن است همین حکومت فردا دست کسانی بیفتد که التزامی به احکام عملی اسلام ندارند. فقه و احکام شرعی باید در متن جامعه، ظهور پیدا کنند. اگر حکومت، اسلامی باشد؛ اما مردم چندان به شریعت پایبند نباشند، بتدریج حکومت هم از محتوای اسلامی بودن خالی می‌شود، و آن تغییرات اساسی که امام در نظر داشتند، تحقق نمی‌یابد. حضرت امام (س)

اگر چنین احتمالی را جدی گرفته بودند، چه راهبردها و راهکارهایی را پیش‌بینی کرده بودند؟

موسوی تبریزی؛ توجه امام بیشتر به اساس و ریشه‌ها بود. آن بزرگوار، خیلی به جزئیات اهمیت نمی‌دادند. امام تأثیرات حکومت اسلامی را بر مردم و حتی حوزه‌ها، خیلی عمیق و گسترده می‌دانست؛ یعنی اگر کار از آنجا درست بشود، کانون و مرکز اصلاح شده است. این حتماً به اصلاح جامعه و تصحیح حوزه هم می‌انجامد.

یک وقتی حضرت امام (س) به من فرمودند که به فلانی (یکی از فضلاء حوزه) بگو که برود فلان شهر، امام جمعه آنجا بشود. من پیام امام را خدمت آن آقا گفتم. وقتی پیام امام را شنید به من گفت: من حاضریم که بروم و امام جمعه فلان شهر بشوم. ولی شما ببینید، الان حوزه دست کسانی است که یا امام را درک نکرده‌اند، و یا اساساً با ایشان مخالفند. اگر چند نفری هم که در حوزه هستیم و اندیشه‌های امام را تبلیغ می‌کنیم، اگر به این سو و آن سو برویم، اینجا مشکل پیدا می‌کند. شاید ما بتوانیم در حوزه، به فکر و اندیشه امام کمک کنیم. به ایشان بگویید اگر اجازه می‌فرمایند، من در حوزه بمانم. من صحبت‌های آن آقا را به امام - رضوان الله تعالی علیه - عرض کردم. امام فرمودند: از قول من به ایشان بگویید: اگر حکومت، اصلاح شود، حوزه هم به تبع تغییراتی خواهد کرد. این بینش را فقط امام داشتند. ایشان بودند که به ریشه‌ها کار داشتند. همان وقتها که

پهلوی، حکومت می‌کرد، امام به شاخ و برگ‌های کاری نداشت بی‌حجابی و شرابخواری و فساد را هدف خودشان قرار نداده بودند. چون خوب می‌دانستند که این آنها همه از سوی حکومت است. همه دیدیم که وقتی انقلاب پیروز شد، مردم با کمال رغبت و آگاهی، به سمت رعایت شئون اسلامی حرکت کردند. حتی اول انقلاب بعضی از خانمها که کاملاً بی‌حجاب بودند. در همان کوچه جماران که امام و بنده ساکن بودیم، رفت و آمد می‌کردند. امام هیچ وقت در سخنرانی‌های خود، نمی‌گفت جلوی اینها را

بگیرید. چون اولاً ممکن نبود، ثانیاً کار باید از بن وریشه درست می شد. امام همیشه به ما می فرمود: فکر نکنید این قضاوت که الآن شما می کنید. کاملاً اسلامی است - خطاب امام به پنج شش نفری بود که در شورای عالی قضایی بودند - ما اگر بیست سال دیگر هم به این مرحله برسیم که قضای اسلامی را عملی و اجرا کنیم، خیلی خوب است. عجله نکنید. شما کار را از بالا بتدریج درست کنید، کم کم همه چیز درست می شود. گاهی بین ما صحبت این بود که فلان قاضی انگشتر طلا می اندازد، یا آن یکی ریش می تراشد. امام می فرمودند: به این چیزها کار نداشته باشید. اگر برنامه ها از بالا، عادلانه باشد و مطابق موازین شرع و عقل عمل کنید، همان قاضی ریش تراش هم به عدالت عمل می کند؛ یعنی چاره ای جز این ندارد. چون قانون عادلانه است؛ ولی اگر کار از بالا خراب باشد، هر کس دیگری را که بر مسند قضا بنشانید، هر چند آدم متدین و ظاهر الصلاحی هم که باشد، ظلم خواهد کرد. چون فرهنگ حکومت او را به ظلم می کشاند.

بلی اینکه شما گفتید امام می خواست، جزئیات شریعت را هم در جامعه به اجرا درآورد، درست است؛ اما نه با دخالت مستقیم. امام اولاً می خواست همه چیز را از اساس اصلاح کند، ثانیاً شیوه امام محبت و مهربانی بود؛ یعنی ایشان تا آنجا که ممکن بود، زبان محبت را به کار می گرفتند؛ نه عامل فشار و ارعاب، سیاست کلی امام (س) این بود. و این رویه را ایشان در همه جا داشتند؛ از مسائل نظامی و ارتشی بگیرد تا پیچیده ترین معضلات فرهنگی، به خاطر همین هیچ وقت، اتفاقات جزئی، امام را چندان متأثر نمی کرد. چون ایشان می دانستند که ریشه آن چیست و باید کجا را هدف گرفت.

مقین: ولی به هر حال، حکومت برای خود روحی دارد که اگر آن روح

سالم و اسلامی باشد، حکومت هم می تواند به رویه اسلامی خود ادامه دهد. اگر قوانین همه اسلامی باشند؛ ولی مردم به راه دیگری بروند. در نهایت حکومت به سمت مردم گرایش پیدا می کند و نمی تواند خیلی جدای از مردم حرکت کند. بدنه حکومت و دولت، از این جهت آسیب

پذیرند. ما این احتمال را می‌دهیم که حضرت امام (س) خصوصاً در اواخر عمر مبارکشان، شدیداً از این مسأله نگران بودند. شاید طرح ولایت مطلقه فقیه برای جلوگیری از این آسیب اساسی بود. برای اینکه اگر دولت و یا بخشهایی از حکومت، نغمه‌های دیگر نواختند، اساسش محفوظ باشد و به بنیانهای حکومت اسلامی، صدمات مهلک وارد نشود.

موسوی تبریزی: منظور من از توجه امام - رضوان الله تعالی علیه - به کلیات، مفاهیم کلی نبود؛ کلیات اجرایی و کاربردی. راجع به حفظ سلامت بدنه حکومت، سفارشهای امام اتفاقاً خیلی هم جزئی بود. ایشان به اینکه چه کسی شایستگی ریاست جمهوری را دارد، کار داشت، تا مسأله ماشینهایی که سران می‌نشستند. مرتب راجع به معضل گرانی و حل آن سفارش می‌فرمودند. از همه می‌خواستند که گرفتار تجمل‌گرایی نشوند، با مردم صادق و مهربان باشند، و آنان را ولی نعمت خود بدانند.

یادم هست که در مجلس سوم، حدود بیست و سه نفر از نمایندگان نامه‌ای را امضا کردیم و به خدمت امام فرستادیم. مضمون نامه این بود که بعضی از وزارتخانه‌ها، گاهی خودشان قانونهایی را به تصویب می‌رسانند و به اجرا می‌گذارند. دلیل آنها این بود که مملکت نیاز به قوانین تازه و مترقی دارد. و چون فکر می‌کردند مجلس تصویب نمی‌کند، قوانین را می‌بردند در شورای مصلحتی که امام تعیین فرموده بودند. آنجا جوسازی می‌کردند و حرفشان را پیش می‌بردند. عکس العمل امام به نامه ما این بود که نامه‌ای برای شورای مصلحت نوشتند و از آنها خواستند که دیگر قانونگذاری نکنند. در همان نامه به شورای نگهبان هم تذکر دادند که مصالح نظام و جامعه را در نظر گیرند. یک علت اینکه مجلس قادر نبود به سرعت قانونگذاری کند و نیاز سازمانها و وزارتخانه‌ها را برآورده کند، و علت دیگر اشکال تراشیهی شورای نگهبان بود. همین باعث شده بود که وزرا و رؤساء خودشان را معطل تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی نکنند. امام به شورای نگهبان تذکر دادند که اگر به نیاز نظام و مردم توجه شود، احتیاجی به جعل

قوانین غیررسمی نیست.

من باز می‌گردم به همان حرف اولم. امام بعد از تشکیل حکومت هم مثل سابق، سعی داشتند وضعیت را از بالا درست کنند. اگر وزیر خوب باشد، معاون خوب هم انتخاب می‌کند. آن وقت دیگر همه راههای خلاف بسته می‌شود. پس باید کسی را در رأس نظام نشانده که به او اطمینان صددرصد است. بعد دیگر انسان خیالش راحت است. می‌داند که او خیانت نمی‌کند، حماقت نمی‌کند، و با مردم درست رفتار می‌کند و ... در این صورت دولت مورد اطمینان مردم خواهد بود و ...

مقین: یکی از شبهاتی که از همان ابتدا درباره ولایت فقیه مطرح بود، تعارض این نوع ولایت با حاکمیت مردم است. با توجه به اینکه امام عمیقاً به حاکمیت مردم اعتقاد داشتند، و با همین باور، ولایت مطلقه فقیه را هم عنوان فرمودند، قطعاً به این نتیجه می‌رسیم که حاکمیت مردم در نظر امام، غیر از حاکمیت مردم در غرب است، لطفاً نظرثان را در این باره بفرمایید.

موسوی تبریزی: ماجرای اهمیت دادن امام به مردم، نیازی به توضیح ندارد. این روحیه را امام هم پیش از پیروزی انقلاب داشتند، و هم تا آخرین روزهای عمر شریفشان، شما حتماً یادتان هست: وقتی روز دوازدهم بهمن سال پنجاه و هفت در بهشت زهرا سخنرانی می‌کردند، اول فرمودند: «من دولت تشکیل می‌دهم». بعد بلافاصله افزودند: «من به پشتیبانی این مردم، دولت تشکیل می‌دهم»؛ یعنی ایشان همه چیز را از مردم می‌دانستند. از همان روز اول هم می‌فرمودند این دولت موقت است. باید مردم خودشان رأی بدهند و رئیس جمهور را انتخاب کنند. با وجود اینکه اسم دولت را موقت گذاشته بودند، باز از مردم خواستند که با راهپیمایی، نظر موافقشان را اعلام کنند. نخستین برنامه‌هایی هم که به دولت موقت دادند این بود که ساختار حکومت را براساس رأی

مردم، سامان بدهند. در اولین فرصت؛ یعنی کمتر از دو ماه، انتخابات برگزار شد و مردم روز دوازدهم فروردین به اصل نظام رأی مثبت دادند. بعد هم انتخابات یکی پس از دیگری آغاز شد. قاعدتاً وقتی خبرگان قانون اساسی، منتخب مردم بودند، نباید برای آنچه آنها تصویب کرده بودند - یعنی قانون اساسی - دوباره انتخابات برگزار شود. ولی امام گفتند: «شاید مردم، همین قانونی را که خبرگان تدوین کرده‌اند، نپسندند.» لذا از مردم رأی‌گیری به عمل آوردند و امام از این جهت هم خیالشان راحت شد. آن موقع کسی به فکرش نمی‌رسید که لازم است برای تعیین نوع حکومت، باید نظر مردم را دوباره جویا شد. چون مردم با دهها هزار شهید نظرشان را گفته بودند. امام فرمودند: «من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم؛ ولی باید رأی مردم را هم در یک فضای آرام دید.»

از نظر امام مشروعیت همهٔ ارکان نظام، بسته به رأی و خواست مردم است. امروزه در اروپا، مردم نوع حکومت را تعیین می‌کنند و امام همین کار را انجام دادند حتی بالاتر از این، مردم باید در تعیین رهبری نیز نقش اساسی داشته باشند از رهبر بگیرید و بیاید تا جزئی‌ترین مراکز قدرت و قانونگذاری، حضرت امام (س) در نامه‌ای که به آیت الله مشکینی - رئیس مجلس خبرگان - مرقوم فرمودند، به ایشان یادآور شدند که حتی بعد از تعیین رهبر از سوی مجلس خبرگان، تنفیذ این انتخاب، باید از سوی مردم صورت گیرد. منتها مردم گاهی مستقیم و رسماً رأی موافق خودشان را اعلام می‌کنند و گاهی غیرمستقیم و از راههای معمول عرف.

طبیعی است که در یک کشور مسیحی، مردم به کسی رأی می‌دهند که با عقاید و باورهای آنان، همسو باشد. در کشور بودایی هم همین‌طور و ... مردم کشور ما مسلمان هستند. طبعاً می‌خواهند رهبران آنان هم از عارفان و عاملان به اسلام باشند. هیچ وقت یک مسلمان، راضی نمی‌شود که کافر یا بی‌دین یا اجنبی بر او حکومت کند؛ ولی حکومت هم باید مردم را آگاه کند؛ فریب ندهد؛ در رشد و شکوفایی فکری آنها بکوشد و نامزدهایی که می‌خواهند رأی بگیرند، به مردم دروغ نگویند. برای همین در قانون

پیش‌بینی شده است که کاندیدهاها باید شرایطی داشته باشند. همه کشورها برای کاندیدهای هر انتخاباتی، شرایطی دارند. کسی که می‌خواهد در یک کشور اسلامی، وزیر یا وکیل بشود، باید مسلمان باشد، آگاه و متعهد باشد؛ سوء پیشینه نداشته باشد. البته بعضی از این شرایط در انتخابات مختلف فرق می‌کند. مسلماً شرایط رئیس‌جمهور، فرق می‌کند با شرایطی که نامزد مجلس دارد. اما به هر حال، حکومت موظف است از آرمانهای مردم پاسداری کند و آنچه را که مردم با تحمل سختیها و ایثار جان و مال به دست آورده‌اند، حکومت آن را به باد فنا ندهد.

رهبری که به رأی خبرگان ملت انتخاب می‌شود، هر قدر هم که اقتدار و مرکزیت داشته باشد، نقض دموکراسی و قانون نیست. مردم خبرگان را انتخاب می‌کنند، خبرگان رهبر را و باز باید مردم بر انتخاب خبرگان، صحنه بگذارند و به وسیله همین خبرگان به تمامی فعالیتهای رهبر نظارت می‌کنند. این چه تعارضی با آزادیهای مردم و یا قانونمداری دارد؟

متین: اگر مایل هستید، سوال بعدی را به موضوع ولایت مطلقه فقیه، اختصاص دهیم؟

موسوی تبریزی: خیلی راهگشاست اگر ببینیم، امام -رحمة الله علیه- این موضوع را در چه شرایطی مطرح کردند؛ به اصطلاح شأن نزول آن را بدانیم. مسأله «ولایت مطلقه فقیه» وقتی پیش آمد که شورای نگهبان، قوانینی را که مجلس براساس مصالح کشور تصویب می‌کرد، خلاف شرع تشخیص می‌داد؛ مثلاً در مورد اراضی شهری، کسانی بودند که زمینهای وسیعی در اختیار داشتند و از فروش آنها به مردم بی‌خانمان، خودداری می‌کردند. مجلس می‌گفت که اینها باید زمینهایشان را به قیمت دولتی و با قیمت روز به مردم بفروشند. شورای نگهبان این قانون را رد کرد؛ چون می‌گفت: «الناس مسلطون علی اموالهم». یعنی مردم بر مالهایشان سلطه دارند، خواستند می‌فروشند، نخواستند

نمی‌فروشد. مجلس، وضعیت عمومی کشور را می‌دید، و شورای نگهبان به این قاعده فقهی نظر داشت. در رابطه با معادن هم شبیه همین مشکل پیش آمد. اگر در خانه کسی چاه نفت پیدا می‌شد، تشخیص امام این بود که آن چاه از اموال عمومی است؛ ولو در خانه شخصی من و شما کشف شده باشد. ولی شورای نگهبان معتقد بود که مال شخصی صاحب خانه است در مورد مالیاتها، شورای نگهبان، پیش از آنکه مجلس رأی نهایی خودش را بگیرد، اظهار نظر کرد؛ یعنی هنوز قانون مالیات در مجلس موضوع بحث بود که یادم هست آیت‌الله امامی کاشانی در یک سخنرانی گفتند: «این قانون، خلاف شرع است و اگر تصویب بشود، ما نمی‌پذیریم». منظورشان این بود مملکت را باید با زکات و خمس و سهم امام گرداند و هر دریافت دیگری از مردم، خلاف شرع است. قانون کار را هم که آن روزها، به حمایت از کارگران و برای جلوگیری از اجحاف کارخانه‌دارها تصویب شده بود، شورای نگهبان با استناد به همان قاعده الناس مسلطون ... رد کرد. امام از ولایت خودشان استفاده می‌کردند و این گره‌ها را می‌گشودند. گاهی هم به شورای نگهبان تذکر می‌دادند. تذکرات امام باعث شد که بعضیها با ایشان برخورد کنند. حتی آیت‌الله خامنه‌ای هم در نماز جمعه گفتند: «احکام اسلام را نمی‌شود تغییر داد». امام اینجا بود که مسأله ولایت مطلقه را عنوان فرمودند. طرح این مسأله در آن زمان به این معنا بود که حاکمیت اسلامی و ولایت فقیه - یا غیر فقیه؛ از این جهت فرقی نمی‌کند - می‌تواند مصالح عامه مسلمین را بر مصالح و احکام فردی، مقدم بدارد. مگر بسیاری از احکام فردی مثل وجوب وضو، روزه، جهاد اصغر، حج و... در بعضی شرایط از هر مسلمانی ساقط نمی‌شود؟ اگر آب برای کسی ضرر داشت، یا او را به حرج می‌انداخت، حکم او تیمم است. یعنی احکام شخصی فدای مصلحت فرد می‌شود. حالا شما در نظر بگیرید وقتی پای مصلحت نظام و معاش مسلمین در کار است، نمی‌توانیم از چند قاعده فقهی که حافظ منافع شخصی افراد است، چشم‌پوشیم! شریعت اسلام همه جا نشان داده است که مصلحت عمومی انسانها را فدای مصلحت شخص یا اشخاصی نمی‌کند.

فرض کنید دشمن کافر حمله کرده است و می‌خواهد کیان اسلامی را تسخیر کند. اگر این دشمن گروهی از انسانهای متدین، حتی علما را سپر خود قرار دهد و ما را به کشتن آنها تهدید کند، وظیفه ما چیست؟ ما اینجا بین دو راه قرار داریم. یا جان آنها را در نظر بگیریم و سلاح را زمین بگذاریم، و اجازه بدهیم دشمن کشور اسلامی را تصرف کند و یا اینکه برای نجات کشور و نظام اسلامی به دشمن حمله کنیم؛ هرچند مجبور شویم همان متدینان را که سپر شده‌اند، بکشیم.

ولایت مطلقه را امام در این فضا و شرایط مطرح کردند. بدین ترتیب باید به تشخیص ولی فقیه، مصالح عمومی کشور بر مصلحتهای فردی مقدم باشد. جملات امام که در صحیفه نور جمع‌آوری شده است، این مطلب را خیلی روشن بیان می‌کند. در نامه‌ای هم که خطاب به علما و حوزه‌ها مرقوم فرمودند و یا به مجمع تشخیص مصلحت نوشته‌اند یادآور شدند که ما باید مصالح جامعه را بیش از پیش در نظر داشته باشیم. پس منظور امام این بود که اگر مصلحت جامعه اقتضا کرد، حکمی از احکام اسلام تعطیل بشود، باید این کار بشود.

هفتین: با تأکیدی که امام روی مسأله مصالح عمومی داشتند، این توهم ایجاد می‌شود که حکومت اسلامی بیشتر به سوی مردمی و دموکراتیک شدن پیش می‌رود. آن وقت فرق جمهوری اسلامی با حکومتهای دموکراسی در غرب چیست؟

موسوی تبریزی: ما که نباید خودمان را به الفاظ مشغول کنیم. امام از اول فرمودند در جمهوری اسلامی دموکراسی هم هست. اگر دموکراسی، یعنی اینکه اساس رأی مردم باشد و مردم به همه مراحل اجرای قانون نظارت داشته باشند، جمهوری اسلامی، نباید چیزی از دموکراسی کم داشته باشد.

اولویت دادن به مصالح عمومی، به معنای دور شدن از اسلام نیست. در همه کتابهایی

که در گذشته نوشته شده است و مباحث فقهی را مطمح نظر دارند، این مسأله مورد اتفاق است که اختلال در نظام معیشتی مسلمین، از بزرگترین گناهان است. این نکته با اهمیت را بارها آخوند خراسانی، در کفایة الاصول یادآور شده‌اند. اختلال و برهم زدن نظام اسلامی، به هیچ بهانه‌ای پذیرفته نیست؛ هر چند به بهانه اعمال عبادی. اصلاً یکی از دلایل اینکه گفته‌اند در فقدان نص، با در نظر گرفتن شرایطی، می‌توان به اصول عملی رجوع کرد، این است که نمی‌شود همه جا احتیاط کرد؛ چون احتیاط افراطی، به اختلال نظام می‌انجامد. اگر یک مسلمان بخواهد حتی یک نمازش را با در نظر گرفتن همه احتیاطها و اقوال بخواند. با مشکل رو به روست؛ چه رسد به اداره حکومت و مردم. ما در فقه، مسأله تقیه را داریم، مسأله تزاحم، اهم و مهم و مسأله دفع افسد به فاسد و نظایر آن. اینها برای این است که فرد و جامعه از حرج و بن بست خارج بشوند. همه فقها اتفاق نظر دارند که هرگاه امری موجب اختلال نظام جامعه و هرج و مرج بشود، یا معاش مردم را با مشکل مواجه کند، باید تعطیل و یا به زمان خودش حواله شود؛ یعنی موقتاً از آن چشم‌پوشیم. این دیگر ربطی به امام یا حکومت اسلامی ندارد؛ همیشه بوده و مورد اتفاق نظر همگان است.

خاصه نمی‌توانند مصالح خود را بر مصالح عامه مقدم بدانند. مثلاً کسی با تمسک به «الناس مسلطون علی اموالهم» بگویند این زمین مال من است و هر طور که بخواهم می‌سازم، و هر کار که دلم خواست در آن انجام می‌دهم. سلطنت مردم بر اموالشان تا آنجایی است که به فرهنگ جامعه، به دین و ایمان مردم لطمه نزنند. وقتی به قول امام رعایت مصالح مادی و معنوی مردم، حکم اولیه است، دیگر نمی‌شود مطلب مهمی مانند آن را با قاعده «لاضرر» مثلاً توقیف کرد. مالیات، هر چند به زور گرفته شود، اشکال شرعی ندارد و مغلوب حکم «لاضرر» و «الناس مسلطون علی اموالهم» هم نیست؛ چون از همین مالیاتهاست که جاده و فرودگاه و پارک و خیابان و مراکز بهداشتی ساخته می‌شود، و اینها از ضروریات یک زندگی سالم و امروزی است.

چه خوب بود که این مسائل در حوزه‌ها، به صورت شایسته و شفاف، بحث می‌شد؛ فقها می‌نشستند و محدوده رعایت مصالح فرد و جامعه را تعیین می‌کردند. همان موقع که این حرفها مطرح بود. کسانی مانند آقای آذری قمی، با مالیات مخالفت کردند. یک چیزهایی هم نوشتند؛ از جمله اینکه مالیات، خلاف شریعت اسلام است. من همان وقت مطلبی نوشتم و دادم به مجلس. آنجا هفت، هشت موردی را که حکومت اسلامی می‌تواند جعل قانون کند نوشته بودم. و حتی تعیین کردم که کدام از این موارد بنا به حکم اولیه اسلام است، و کدامها حکم ثانوی. چون آن وقتها، هنوز قضیه ولایت مطلقه، بر سر زبانها نیفتاده بود، من از طریق اهم و مهم مسائل را حل می‌کردم.

البته با دخالت امام و تأییدهایی که فقهای روشن کردند، مسأله مالیات حل و فصل شد. مخالفت از سوی عده معدودی بود. ولی همان طور که عرض کردم، همه فقهای گذشته و حاضر، مصالح جامعه را بر مصلحتهای فردی و شخصی، مقدم می‌دانند. این تقدم، عین اسلام است. نه با جمهوری اسلامی که با فقه مصطلح هم تنافی ندارد. اصلاً در سایه همین احکام مترقی است که اسلام برای همیشه، فعال و زنده می‌ماند. ما وقتی می‌گوییم اسلام جامعیت دارد، منظورمان همین انعطافهایی است که به موقع در احکام می‌بینیم. اسلام، برای اینکه به پیشرفت خود ادامه بدهد و جهانیان را متقاعد کند که می‌تواند پیچیده‌ترین رژیمهای سیاسی را اداره کند، نیاز به این تقدم و تأخرها در مواقع تراحم دارد. و الا در اداره جامعه گره‌های بسیاری به وجود می‌آید که توان گشودن آن را نخواهیم داشت.

متن: یک بار دیگر از مطالب عالمانه شما در این گفتگو تشکر

می‌کنیم.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی